

نه گرسنگی، سراسر شهرت: ناهاری با L’ORÉAL

L’ORÉAL THROUGH GILLETTE · 07

تمام صبح به کار گذشته بود، و آنچه بیش از همه شگفت‌زده‌ام کرد سکوت‌های Giorgio بود — این نسخه از مرا با دقت تماشا می‌کرد و کشف می‌کرد که در واقع اصلاً مرا نمی‌شناسد.

Rita، مسئول خرید، با موتورسیکلت به رستوران رسید، تقریباً هم‌زمان با ما. کلاه‌ایمنی‌اش را برداشت و موهای بلندش را رها کرد، انگار که بگوید: تازه از آرایشگاه آمده‌ام، ببینیم خوشتان می‌آید.

Giorgio شروع کرد به لبخند زدن و گفت: لعنتی، می‌دانستم می‌رود و خودش را برای تو آراسته می‌کند، حرامزادهٔ خوش‌شانس.

گفتم چه داری می‌گویی، عقلت را از دست داده‌ای، و سعی کردم اوضاع را آرام کنم، و رفتیم داخل، جایی که او میزی در گوشه انتخاب کرد — خصوصی، اما نه گرد، عمداً مستطیل — و از من خواست کنارش بنشینم.

گفت تعارف را کنار بگذاریم، فکر می‌کنم تقریباً هم‌سنیم — برای من مشکلی نیست، اما سن واقعی‌ات را که در شهرداری کاتانیا ثبت شده نمی‌پرسم، آن مال کسانی است که سر آن میز دیگر نشسته‌اند.

از خنده ترکید، بعد پرسید آیا بازیگر تئاترم. گفتم به یک معنا، بله — اما صحنهٔ من خیابان است.

کارت چیست؟ جادوگر، معلوم است — چه سؤالی! ها ها ها ها ها.

خب، بگذار بگویم واقعاً چه کار می‌کنم: به مردان یاد می‌دهم چطور خودشان را جذاب و جالب کنند، تا بتوانند زنان باهوش پیدا کنند — مثل تو — و اگر پیش آمد، عاشقشان کنند.

شروع خیلی خوبی است — و اسم این کار را چه می‌گذاری؟

کشیشی هستم بی ردا، اما با صدا.

Giorgio رشتهٔ گفت‌وگو را به دست گرفت و آنچه را با دفتر مرکزی‌اش توافق کرده بود گفت، و من دست از مسخره‌بازی کشیدم.

آن روز هیچ‌کس از کسب‌وکار یا فروش حرف نزد، اما یک چیز را فهمیدم: مرد فقط به اندازهٔ مادری که او را ساخته ارزش دارد.

Ferdinando